

علاءالدین محقق

## سقراط و عقاید او

بقیه از شماره قبل

در اینصورت اگر من به کارهای سیاسی داخل شده بودم و هم در آنحال بر حسب وظیفه انسانیت پا بر منافع و اغراض گوناگون مالیده تنها جانب دادگری را نگاه میداشتم آیا باور میکنید که چنین عمر دراز میکردم؟  
یقین است ای آتئیان که نه برای من چنین چیزی میسر میشد و نه برای دیگری، اما من تنها چیزی که در تمام عمر مرام خود ساختم اینست که نه خصوصی و نه عمومی از هیچکس زیر بار نقض عدالت نروم حتی از همان فرمانروایانی که مفریان میخواهند آنها را از مریدان من شماره کنند.

— خطاب به سقراط در دادگاه مفصل است و از این مختصر که در اینجا بیان شد معلوم میشود در زمانی که زمام امور در آتن بدست طایفه آنطوکید بوده و زمان جوانی سقراط بوده که بعد از اتمام سربازی به آتن برگشته بمناسبت آنکه از آن طایفه بوده در انجمن شورای آنان شرکت داشته است و از این شورا مانند مجلس شورای امر و زرائعی را که با کثرت صادر میشده است قابل اجرا بوده و با اینکه حکومت ملی بوده و سقراط هم مورد توجه ملت ولی در پاره از موارد که رأی شورا ظالمانه و مخالف با عدالت و انصاف بوده سقراط در رأی دادن مخالفت مینموده و از اذعان نامه و زندان و کشته شدن ترسی نداشته و تحمل مخاطره را برساندن در مقام و منصب و رأی دادن بر خلاف عدالت ترجیح میداده است و بعد از این دوران که حکومت ملی تبدیل بحکومت خواص گردیده و کارها بدست سی نفر اداره میشده سقراط را با چهار نفر دیگر مأموریت میدهند که شخصی را از سالامین بیاورند تا او را اعدام کنند ولی سقراط چون جلب شخص نامبرده را ظالمانه تشخیص داده بدون ترسی از بازخواست و تهدید و بیکار شدن و از دست دادن شغلش از شرکت در جلب آن شخص خودداری و بمنزله رفتن از آن کار استعفا میدهد و اگر دوران حکومت آن سی نفر روی پایان نبود در ازای این نافرمانی اعدام میشده است از اینجهت سقراط میگوید وقتی آن سی نفر از کار افتاده و مورد بنض و کینه ملت قرار گرفته و مورد تعقیب واقع شدند مخالفین سقراط آن سی نفر را شخصی را که مورد تعقیب واقع شده و مورد کینه و نفرت ملت بودند برای خراب کردن سقراط از مریدان و دوستان سقراط شماره کرده اند و یقیناً یکی از موارد اتهام بر سقراط علاوه بر ادعای ملیطوس که متضمن دعوی بطلان عقاید سقراط از پیروی خدای واحد و ترک پرستش خدایان متعدد و ارباب انواع آتن و زنده شدن بعد از مرگ و این قبیل عقاید مذهبی و عقب انداختن جوانان از پیشرفت و ترقی است همین موضوع رابطه سقراط با آن سی نفر که مورد تعقیب واقع شده اند بوده است.

بنا بر این سقراط دیگر داخل کار سیاسی و دولتی نشده و طولانی شدن عمر خود را هم مربوط به داخل نشدن در کارهای سیاسی و دولتی دانسته است و شغل آزاد خود را تا آخر عمر حفظ کرده و با اندرز و نصیحت و تبلیغ مردم برای راست گذرانیده است .

راجع به حقیقت سقراط میگوید نه آنکسیکه مردم را با حرفهای فریبنده بطرف خود جلب میکند راه حقیقت را میپیماید و نه آنکه قوی و غالب است حق با اوست و نه آنکه همیشه سوار مردم است بلکه آنکسیکه مسائل زندگی را بدون اجرو مزد و بدون پرده و رمز با کمال صراحت بیان نموده و لوعده مخالف برای خود پیدا کند یا دشمنان او شوند که حتی کار به محکومیت و مرگ او برسد چنین شخصی حقیقت گوئی کرده و راه حق را پیموده است . چه بسا اشخاصیکه داعیه ریاست داشته اند و گاهی را کوهی جلوه داده اند و بارندی و شیادی خود را بالاتر از دیگران و سخنان خود را وحی آسمانی دانسته اند در صورتیکه اندکی حقیقت در آنها و در سخنان آنها نبوده است، آن شخص در نظر خدا و مخلوق بالاتر از همه است که دارای فضیلت و تقوی باشد قدرت و زور، تمول و مقام، حسب و نسب، بدون فضیلت و تقوی از نظر حق و حقیقت پشیزی ارزش ندارد و از این روست که قدرت و زور همیشه با حق و حقیقت سرچنگ و دعوا داشته است .

پاکی و سادگی، تواضع و فروتنی، صبر و بردباری از میوه های حق و حقیقت است .  
اختلاف طبقاتی اعمال زور و ظلم و دادرسی های سفارشی و حمایت از اقویا و متمولین از میوه های ناراستی و خلاف حقیقت است .

راجع به دروغ سقراط بآن طبقه از مردم که دروغ مصلحت آمیز را برداست فتنه انگیز ترجیح داده اند حمله نموده است و میگوید دروغ مصلحت آمیز به قانون راستگویی لطمه میزند و اعتبار راستی را در میان جامعه از بین میبرد و کم کم مردم هر دروغی را که مایل باشند میگویند و آن را مصلحت آمیز میدانند .  
راجع به خردمندی سقراط گفته است : اساس تشکیلات دنیا بر روی خرد و عقل است اگر دقیقاً به عوامل زندگی نگاه کنیم بر روی دیوانگی بنا نشده طبیعت و کائنات اگر چه در چرخ و حرکتند ولی این چرخ و گردش بر روی تدبیر و عقل است .

ساله است این آسمان و زمین بر پاست و بر روی خرد پا برجاست و اگر بر روی عدم خرد بنا شده بود تا بحال هزارها مرتبه خراب و ویران شده بود و خدا مجبور بود که از نو دوباره آسمان و زمین بنا کند و حال آنکه روزیکه آسمان و زمین را آفرید از روی عقل و خرد آفرید که محتاج به تعمیر و مرمت هر ساعت و هر آن نشود و روزی هم که باید آسمان و زمین را خراب کند با عقل و خرد خراب خواهد کرد که بر روی خرابه های آن آسمان و زمین جدیدی بنا کند

که در آنجا ناله و شیون نباشد این ناله و شیون‌های اینجهان نیز بر روی حکمت و مصلحت است. از سقراط پرسیدند اگر شخصی تنها با خرد خود بخواهد زندگی کند میتواند جواب داد بلی چون خرد را خداوند میدهد پس بوسیله این ماموروهادی خدا میتوان زندگی کرد تا مادامیکه در خرد رخنه راه نیافته است.

از دوستی، سؤال کردند گفت دوستی بدون فساد، محبت است و دوستی با فساد جهالت جاهل روی دوستی دوستش را بهممانی برده و او را با مشروبات مست کرده و عقل او را تیره و تباه نموده بخانه‌اش روانه میکند نتیجه این دوستی که ضرر است جز جهالت چیز دیگری نیست محبت همان دوستی است ولی بی فساد و ضرر که عالمی در حق دوستی کند، و او را از راه منحرف براه راست آورده یا برای دستگیری و کمک شخصی اقدامی کند و سنگی را که جلوی پای اوست بردارد و فائده باو رسانیده باشد که نتیجه آن درزندگانی او تا آخر پیدا باشد.

سقراط راجع به عدالت اظهاراتی کرده است تبعیض را بی عدالتی و ظلم عمومی را نیز برخلاف بعضی‌ها که عدالت حساب کرده‌اند بیعدالتی بحساب آورده و گفته است آنکه بتواند مملکتی را اداره کند و تمام مردم را بهره‌مند سازد میدانند که عدالت در عدم تبعیض است و یکسان نمودن تمام مردم در خیر و صلاح و نفع آنها است. خداوند اگر میخواست در کار خود بیعدالتی کند مردم را با انواع و اقسام متولد میساخت و با اشکال مختلف روانه دنیای دیگر میکرد در صورتیکه همه مردم در تولد لخت خلق میشوند و در رفتن از این دنیا لخت باید بروند اینهمه اختلافات و اشکال مختلف و انواع و اقسام تولدها و مرگها بر روی بیعدالتی بشر و اعمال انسانی است در این دنیا مردم مساوی هستند و چون همه بیک طریق پاک و عریان خلق میشوند میتوانند با تقوی زندگانی کرده و یکسان در نزد خدا باشند. بیعدالتی بشری و وسوسه‌های شیطانی آنها را از تقوی دور میکند و راههای مختلفه برای تولد و مرگ آنها فراهم میسازد. آیا این اختلاف طبقاتی و تبعیض و ظلم و بیعدالتی را خدا بوجود آورده است که جمعی حسرت تمول دیگران را بخورند و جمعی دیگر که از تمام نعمتهای زندگی بهره‌مند میشوند بدیگران افاده فروشی کنند و با آنها بی‌اعتنائی نموده آنها را باین بیعدالتی‌ها توجه نمایند خیر خداوند با اندازه‌ای عادل است که مجال است این تبعیض‌ها و اختلافها را او اجازه داده باشد.

راجع به طبیعت آنهاست که مدعی بودند که طبیعت ظالم است و سیل‌ها و زلزله‌ها و طوفانها راه میندازد تا مردم را از بین ببرد و بادها چراغ پیره‌زنان را خاموش میکند و بارانها

خانه‌های کاهکای فقیران را درهم میریزند و سرما بدنهای لخت فقیران را منجمد می‌کند. می‌کند که طبیعت مأموری بیش نیست چنانچه مردم خوب باشند طبیعت هم با آنها طبق مأموریتی که دارد خوبی می‌کند و اگر مردم بد باشند طبیعت طبق مأموریتی که دارد با آنها بدی می‌کند و الا به درختها و چمنها نکند. کنید به گلهای رنگارنگ که در خانه‌ها روئیده میشود به پرندگان خوشنوا و میوه‌هایی که از این چوب‌های درختان خارج میشود نظر افکنید اینها همه دلیل بر نیکی طبیعت است، طبیعت همیشه تابع نیکی‌ها و بدیهای مردم است. و صداهای آنها را مثل خود آنها جواب میدهد تا این چوبهای درختان خشک هستند میوه نمیدهند ولی همین که تازگی پیدا کرده شاخ و برگ داده گل میدهند و میوه پس انسان هم باید مانند این درختان تازگی پیدا کند تا شاخ و برگ بدهد آنوقت منتظر گل و میوه خود باشد راجع به دانش از او سؤال کردند گفت دانستن اینکه در کرات دیگر مخلوقاتی هست یا نه دانش نیست بلکه دانش عبارت از اینست که در همین کره خاکی یعنی زمین ما بتوانیم مدینه فاضله درست کنیم که امنیت و سلامتی و آسایش تمام مردم کره زمین را تأمین کنیم در هر حال عقیده سقراط اینست که دانش عبارت از کلیه مسائل و مطالبی است که در این دنیا برای بهتر زندگی کردن بکار رود تا بهشت موعود را در همین زمین بنا کرد که دیگر ناله‌ها و فریادها و بدبختی‌ها نباشد. و حالا ما میفهمیم که در این ایام و دوران که بعضی‌ها خیال رفتن بکرات دیگر را دارند تا چه مرحله از دانشی را که سقراط معنی نموده دورند آیا بتمام کره زمین از حیث امنیت و سلامتی و آسایش کمک شده؟ آیا وظیفه و تکلیف خود را نسبت به موطنان خود در کره ارض انجام داده‌اند یا نیمه‌کاره می‌خواهند بروند در کرات دیگر که وظیفه و تکلیف خود را نسبت به مخلوقات کره‌های دیگر انجام دهند؟ آیا در این کره ارض و این دنیا و پنج قطعه عالم گرسنه، برهنه، فقیری، مریضی، ستم‌دیده وجود ندارد؟ آیا همه راضی هستند و آیا شکایتی نیست و همه از نعمت عدالت و مروت و هم‌نوع دوستی و نعمت‌های خداوندی برخوردارند؟